

بسم الله الرحمن الرحيم

قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ ﴿٨٩﴾ قَالُوا إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٩٠﴾ قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ أَثَرَكِ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ ﴿٩١﴾ قَالَ لَا تَثْرِيْبَ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ﴿٩٢﴾ اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٩٣﴾ اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٩٣﴾ وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ ﴿٩٤﴾ قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ ﴿٩٥﴾

(٨٩): قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ * آیا می دانید چه کردید با یوسف و برادرش؟

شما قصه یوسف را می دانید ولی این برادران جزء شخصیت داستان هستند و نمی دانند قصه چیست^۱.

روایت است که حضرت یعقوب نامه ای به حضرت یوسف می نویسد و به دست بچه ها می دهد که ببرند و عبارتش این جور می شود که «بسم الله الرحمن الرحيم، يا ايها العزيز! من يعقوب پسر اسحاق، پسر ابراهيم همان ابراهيمی که می خواستند بسوزانندش. ما مصیبت دیده ایم. اولین مصیبت این بود که من بچه ای داشتم که اسمش یوسف بود و ۲۵ سال پیش او را از دست دادیم و بعد او بنیامین برادرش و من هر موقع دلم برای یوسف تنگ می شد، بنیامین را به سینه ام می چسباندم. ما دزد نیستیم. ما خانواده نبوتیم. الان پشت من شکسته است».

به هر جهت عبارات نامه خیلی شکننده و رمانتیک است! دارد که حضرت یوسف همین جور که نامه را می خوانده گریه می کرده است، آن قدری که پیراهنش خیس می شود و بعد رو به برادرانش می کند و می گوید:

قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ؟ این هم در مقام شماتت نیست، بلکه دارد این بحث را

می‌کند که شما که آمده‌اید و این حرف را می‌زنید، بالاخره فهمیده‌اید چه کار کرده‌اید؟ و آن گذشته‌ی کاری‌تان را فهمیده‌اید و دارید اعتراض می‌کنید؟! و بعد این‌ها می‌گویند: **إِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ** (ان تأکید)؛ ما غلط کردیم. خیلی اشتباه کردیم. از محتوای آیات بعد هم در می‌آید که قصد یوسف شماتت نیست. با توجه به آن چه که حضرت یعقوب از قبل گفته بود: یا بنی **يَا بَنِيَّ أَذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوْسُفَ وَأَخِيهِ** (۸۷). این‌ها هم پیغمبرزاده‌اند و یعقوب را قبول دارند و این‌ها با پسر نوح فرق دارند که او نوح را قبول نداشت. این‌ها حتی در آن رؤیا در آیه ۴ به عنوان کوکب و ستاره‌هایی دیده می‌شوند که سجده می‌کنند و اگر می‌گفتند: **إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ** (۸) **إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ** (۹۵)، می‌خواستند بگویند که تو کهنه‌فکری، چرا روشنفکر نیستی؟! نه این که بخواهند بگویند که تو اصلاً گمراه هستی! این‌ها می‌گفتند **إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ** (۸)؛ در حالی که ما یک گروه هستیم تو به یوسف علاقه داری. پدر ما در گمراهی است.

سادگی مؤمن او را گرفتار تهمت روشنفکر نبودن می‌کند

این به این معنا نیست که ما یک پدر گمراه داریم! بحثشان این است که پدر ما روشنفکر نیست و این تهمتی است که خیلی وقت‌ها به مؤمن زده می‌شود و این به این دلیل است که معیارهای مؤمن مدل دیگری است. اولاً مؤمن خیلی ساده است. در آیه ۲۷ هود دارد: **فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا؛** اشراف زمان نوح به او می‌گفتند که اولاً که تو بشری مثل خود ما هستی و حالا ببینید خدا راجع به تابعین نوح چه می‌گوید. خدا هم نمی‌گوید این‌گونه نیستند! **وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِرَأْيِ الرَّأْيِ؛** این کسانی هم که تبع تو هستند اولاً ارادل هستند؛ یعنی به لحاظ موقعیت اجتماعی در سطح پایینی هستند ثانیاً بادی^۲ الرأی هستند، این‌ها پیچیدگی‌های سیاسی ندارند. حرفشان مشخص و روشن است و **اقتضای دین یک پیچیدگی‌های عجیب و غریب است.** نه این که مؤمن کیس نیست، ولی منطقیست متفاوت است.

سکوت قرآن هم در این جا معنی دارد که تأیید می‌کند مؤمنان بادی الرأی هستند. هرچه بخواهی او را بیپچانی؛ مثل گربه صاف پایین می‌آید. آخرش حرفش این است که رزق خداست و ما با امداد الهی داریم

پیش می‌رویم. مؤمن آدم پیچیده‌ای نیست. به واسطه همین سادگی اوست که در مسیر توحید قرار می‌گیرد. به واسطه همین توحیدی بودنش امداد می‌شود؛ لذا خیلی وقت‌ها حرف مؤمنانه قابل تحلیل طرف مقابل نیست چون او دارد با فنونی عمل می‌کند که مؤمن با فنون دیگری عمل می‌کند^۳؛ لذا این که می‌گوید مؤمن بادی الرأی است؛ چون صاف است و کار ملاً همین پیچیدگی‌هاست.

بالاخره این برادران بعد از سخن یوسف می‌گویند: **قَالُوا إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ؟**

مرحوم علامه^۴ رساله‌ای دارد به نام *رساله الولاية* که این رساله بحث روایتی است حول این آیه^۵.

خداشناسی اسم شناسی نیست

روایت بحثی توحیدی است و باورتان نمی‌شود که چطور این آیه را به آن بحث توحیدی ارتباط داده‌اند! خلاصه و چکیده‌اش این رساله این است که اگر شما بخواهی با جوشن کبیر خدا را بشناسی، آن خداشناسی نیست؛ چون مثل اسم‌شناسی است. خداشناسی این نیست که شما از روی اسامی بخواهی به چیزی پی ببری. خداشناسی این چنین است که شما اول خود او را حاضر ببینی، بعداً صفات و اسمائش را پیدا کنی! این می‌شود شناخت درست. اولاً این **شناخت‌های حصولی** که اصلاً شناخت نیست و در شناخت بودن این‌ها کلی بحث است. شناخت حصولی یعنی این که بنده الان چهره ایشان را می‌بینم و ارتباط من با ایشان با این تصویرهاست؛ یعنی واقعاً چیزی که من دارم همین تصویرهاست اما این که آیا این تصویرها مطابق با واقع است، یا نه؟ خودش محل بحث است! این کاملاً یکی از معضلات معرفت‌شناختی^۶ است؛ یعنی این پل بین این که من چه در ذهن دارم با آن چیزی که در واقع است و این بحث علم حصولی است و واقعاً هم مشکل است. این‌ها که شناخت نیست! چیزی که شما واقعاً داری می‌شناسی آن تصویر ذهنی خود شماست، نه آن شخص بیرونی! علم شما همان تصویر ذهنی شماست، نه خود شیء. پس **علم حصولی** را بگذار کنار! **علم باید حضوری** بشود، آن چنان که اول خود شخص شناخته بشود؛ یعنی شما اول خود خدا را درک بکنی؛ مثل درد که چگونه شما درد خودتان را درک می‌کنید؟ که اگر عالم و دو ملت به شما بگویند: آقا شما درد نداری! قبول نخواهی کرد. تازه اگر به شما بگویند

علامت دردت چیست؟ می‌گویی ببین صورتم سرخ شده! یعنی شروع می‌کنی خصوصیات برای دردی که داری می‌گویی! و به تمام وجود آن را وجدان می‌کنی. رساله‌الولایه علامه که حول این آیه است می‌گوید: این جوری باید خدا را بشناسی که **أَإِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ؟** نه این که یوسف أنت؛ یعنی اول أنت، بعد یوسف؛ اسم بعد از آن که خود او شناخته شده. روایت بسیار لطیفی است که اقسام مختلف خدانشناسی را رد می‌کند؛ خدانشناسی برهانی و ... خدانشناسی آن است که به اندازه کانال و جدول وجودی شخص وجدان شود، یافت شود، فهمیده شود، البته خدا بتمامه وجدان نمی‌شود؛ چون کسی بر او نمی‌تواند احاطه پیدا کند.

قلب مؤمن حدیث را استشمام می‌کند

اهل بیت باید فهمیده شود. در این حدیث: **إِنَّ حَدِيثَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ**؛ حدیث ما سخت و سنگین است. یکی از ملاک‌هایی که به ما می‌دهند این است که اگر حدیث بر شما عرضه شد **فَلَأَنْتَ لَهُ قُلُوبُكُمْ وَ عَرَفْتُمُوهُ، فَاقْبَلُوهُ؛** اگر دلتان با آن کنار آمد مال ماست **وَ مَا أَشْمَأَزَّتْ مِنْهُ قُلُوبُكُمْ وَ أَنْكَرْتُمُوهُ،** اگر قبتان اشمئزاز پیدا کرد این حدیث مال ما نیست، بعد قلب چه کسی؟ **عَبْدٌ اِمْتَحَنَ اللهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ؛** بنده‌ای که تا این پایه تقوا رسیده، وقتی حدیث را جلوی چشم می‌گذاری، می‌گوید: نه! این حدیث نیست؛ یعنی وجدان کرده که این حدیث نیست، نه این که برود رجال حدیث را ببیند که آیا این حدیث سند دارد یا نه! این سند مال فقه است و قضاوت به بینه و ایمان که **إِنَّمَا أَقْضَى بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالْإِيمَانِ** که کسی که می‌خواهد رساله بدهد باید این روال را طی کند. ولی آن چه که واقعیت قضیه است این است که به جایگاه و پایگاهی برسد که حدیث را استشمام کند و آن را تصدیق یا تکذیب کند. درباره یکی از علما وارد شده که وقتی حدیث را جلوی چشم می‌گذاشتند، می‌گفته این قسمت حدیث است و این قسمت حدیث نیست؛ به هر جهت آدمی که نورانی بشود **وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ** (اعراف: ۱۵۷) و این که می‌گویند **اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ؛** این زیرکی مؤمن

مال آن نور الهی است که همراه اوست که نُورُهُمْ یَسْعَى بَیْنَ أَيْدِيهِمْ وَيَأْمُرُهُمْ (تحریم: ۸)؛ جلو و پشت سرش نورانی است^۱.

لذا در این جا گفته أنت یوسف نه یوسف أنت که این همان بحث رساله الولایه علامه است.^۱

این که قرآن می گوید: وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا (نساء: ۶۴)؛ که اگر کسی برود کنار روضه منور نبوی و آن جا توبه کند و از پیغمبر بخواهد که برایش استغفار کند، خدا را تواب و رحیم می یابد؛ یعنی می فهمد که خدا به سمت او برگشت. بحث یافتن و وجدان چیز مهمی است.

امتحان صدق مؤمن < تحقق وعده های الهی

(۹۰): قَالُوا إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ

أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ *

قَالُوا إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ؛ تو یوسفی؟ تازه این جا یوسف خودش را معرفی می کند: قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي؛ من یوسفم و این برادرم است. قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا؛ خدا به ما نعمت عظیم داد. این نعمت هم شاه شدن یوسف نیست! بلکه خدا این نعمت عظیم ولایت و قرب را به ما داده و از این مشکلات دنیا هم رها شدیم. چرا؟ دلیلش این است و این قاعده کلی دنیاست که إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ؛ کسی که تقوا به خرج دهد و صبر بکند، یک مقدمه مطوی دارد و آن این است که این محسن است و خدا هم اجر محسن را ضایع نمی کند. کسی که به وعده ها باور داشته باشد و مؤمنانه زندگی کند، مستحق وعده های الهی می شود، عذاب نمی شود، منتها چه کسی باور می کند؟! حضرت هود به قوم خودش می گوید: وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ (هود: ۵۲)؛ ای قوم من بیاید یک آدم درست و حسابی بشوید! بیاید برگردید به سمت خدا! همین کارهایی که خدا گفته انجام بدهید يُرْسِلِ السَّمَاءَ

^۱ می گویند: خیلی وقت ها می آمدند به امام گزارش می دادند و طرف خودش را می گشت و امام به او می گفت: این چیزی که تو می گویی نیست! و بعداً هم معلوم می شد طرف دروغ گفته. آقای امجد بعضی وقت ها از این گریزها می زند که فقط اوحی آن ها را می فهمند.

عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا؛ آسمان بر شما یکسره می بارد؛ یعنی همه رزق های آسمانی و باران ووو می بارد یَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ؛ قوتتان پشت سر هم زیاد می شود. این جریان عالم است، ولی چه جوابی دادند؟ قَالُوا يَا هُوْدُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ؛ تو که بینه نیاوردی! چه برهانی بالاتر از این که خدا وعده داده! خدایی که وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا (نساء: ۱۲۲)؛ از او راستگوتر کیست؟ خدایی که وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ (فتح: ۷)؛ عالم سپاه و ستاد اوست. خدایی که با این وعده ها جلو می آید. بعد می گویند: وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ؛ ما که این همه الهه ای که به آن ها آویزان هستیم را که رها نمی کنیم به خاطر حرف تو!

کافی است که ما وعده های خدا را باور کنیم. تو ازدواج کن، يُغْنِيهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ (نور: ۳۲)؛ خدا از فضلش آنان را بی نیاز می کند، ولی چه کسی هست که وعده الهی را باور نکند؟! منتها این وسط یک gap وجود دارد و آن هم این است که فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ صِدْقَنَا؛ این صدق گفتار تو معلوم شود که تو صادقانه داری کار می کنی نه تاجر مسلکانه! و دیگر از این به بعد برکات نازل می شود چه بر فرد، چه بر جامعه. جامعه هم این گونه است که وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ (هود: ۱۱۷)؛ اگر قریه ای مصلح باشند چرا آن ها را نابود کند؟ منتها مردم فساد می کنند و خداوند جَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ (همان: ۸۲)؛ همه را به هم می پیچاند و بساطشان را یا با این عذاب ها جمع می کند أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا (انعام: ۶۵)؛ یا با دسته دسته کردن، جمع می کند. حتما که نباید عذاب مستقیم باشد و مثلا از آسمان سنگ پایین بریزد! یک حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ * مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ؛ گل سنگ های آرم دار است. همه چیز در این عالم مارک دارد؛ یعنی این سنگ باید بخورد توی سر فلانی! «روی هر لقمه نوشته به عیان / که فلان بن فلان بن فلان» که این می خورد و دیگری نمی خورد! زور نزن! رزقت مشخص است. این قدر فکر نکن که بقیه مزاحم روزی تو هستند. روزی شما تعیین شده است و روزی خودت را می خوری، حتی اگر در بیاوری اگر روزی ات نباشد، آخرش آن را نمی خوری!

امتحان تقوا با صبر

۲. نهج البلاغه: خطبه ۵۶.

پس إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ؛ گپ این يَتَّقِ هم با يَصْبِرْ پر می شود؛ چون باید امتحان عقیده هایش را بدهد، لذا اگر داریم وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (حجر: ۱۱)؛ چون رسول دارد حرف هایی می زند که با منطق موجود سازگار نمی افتد و همیشه حرف دینی مسخره می شود. گرچه خیلی وقت ها فطرت ها و وجدان ها می پذیرد، ولی غالباً رسل را مسخره می کنند و مزاحمشان می شوند. طبیعتاً مؤمن هم همین جور است؛ چون او ورثه الانبیاء است و همان راه را دارد می رود، لذا یک مدتی منطقی مسخره می شود و هزاران چیز دیگر ولی بعدش می بینید فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ؛ بارها گفتیم که بحث والعاقبه للمتقين (قرآن)، والعاقبه لاهل التقوى و اليقين (روایت) و این وعده ها داستان همین دنیا است و عاقبت به نفع مؤمن تمام می شود در همین دنیا.

در آن آیاتی که وعده عذاب می دهد وَأَتَّبِعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ (هود: ۶۰)؛ در این دنیا لعنت و در آن دنیا، نه این که در این دنیا کیف و در آن دنیا لعنت! این دنیا بدترین زندگی را غیر مؤمن می کند و همین دنیا بهترین زندگی را مؤمن می کند. درباره غیر مؤمن در این دنیا وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وارد شده و آن دنیا هم وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى (طه: ۱۲۴)؛ لذا دنیا و آخرت برای مؤمن است و فکر مؤمنانه منتها باید صبر کرد و وعده ها را باور داشت تا لذت این دنیا را برد و آدم کافر و بی خدا لذت این دنیا را نمی برد ولو این که با هزاران شهر بازی و پلی استیشن زندگیش را پر کند! ولی آن خلاء أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ پر می شود و تمام!

(۹۰): ... فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ. اگر کسی بخواهد کار لغوی در وجوه معنایی در قرآن بکند حول معنای محسن، در حقیقت احسان تقوای؟ (۵۳: ۴۰) را می گویند.

(۹۱): قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ؛ قسم می خورند که خدا تو را بر ما برتری داد و این را با چند تأکید می گویند (قسم + لام تأکید + قد)؛ یعنی درست است ما فهمیدیم و از آن طرف هم خطای خودشان را با چند تأکید می گویند (إِنْ زائده + لَ + اسم فاعل)؛ یعنی به غلط کردم واقعی افتادند.

این جا دیگر یوسف سر و ته ماجرا را هم می‌آورد. نمی‌گوید که خطاهایتان را از همان اول یکی یکی لیست کنید! این منطقی است که همراه با شماتت نیست. می‌گوید:

یوسف حتی به برادران اجازه بازگویی خطایشان را نمی‌دهد

(۹۲): قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ^{۱۰}

ترجمه‌ها **لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ** را که ترجمه می‌کنند؛ مثلاً آقای بهرام‌پور ترجمه کرده که ملامتی بر شما نیست! نمی‌خواهم بگویم این ترجمه اشتباه است ولی ما برای ملامت لغات دیگری هم داریم و در این تثریب یک لطفی وجود دارد.

قبلا روند معنای تحریض را گفتم که **حَرَضَ** به معنی شیء بی‌مقدار است و **ازاله الحرض**؛ یعنی ... یکی از معانی باب تفعیل **ازاله** چیزی است؛ مثلاً **تجلید** یعنی **ازاله الجلد**؛ پوست کندن و **عرب** به پوست کندن پوست گوسفند **تجلید** می‌گوید. این‌ها را **طلبه‌ها** در معانی بلاغی (معانی بیان و بدیع) می‌خوانند که معنی ابواب چیست. **تثریب** یعنی **ازاله الثرب**؛ **ثرب** یا **ثرب** به چربی روی معده گوسفند می‌گویند و **تثریب**؛ یعنی **ازاله** این چربی؛ یعنی **لخم کردن گوشت**؛ یعنی دیدید بعضی ماجرا را **لخم** می‌کنند؛ مثلاً می‌گویند **بیایم روبه رو کنیم بینیم قضیه چه شد!** یعنی **قضیه** را **سرهم بندی** نمی‌کنند. اگر ما اهل **تثریب** نباشیم وقتی بگویند **وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ** خواهیم گفت: فکر کردید **قضیه** تمام شد؟! **وایسا یکی یکی غلط کردم** هایت را **بگو!** بعضی دوست دارند **ماجرا** را این جور **لخم** بکنند و چربی‌هایش را بگیرند و مسئله **قشنگ** روشن بشود.

اما روایاتی داریم که می‌گویند این کار را نکنید، حتی اگر **خَمْسُونَ قَسَامَةً**^{۱۱} گفتند او این کار را کرده و خودش گفت **من نکردم، فَكَذَّبْتَهُمْ** آن ۵۰ نفر را و **صَدَّقَهُ**؛ آن یک نفر را! یعنی این یک نفر را تصدیق کن و آن ۵۰ نفر را **تکذیب کن!** یعنی چه؟ نه این که **بگو** آن ۵۰ نفر از **عدالت** افتادند و نمی‌شود پشت سرشان **نماز** خواند؛ بلکه یعنی اگر طرف آمد و گفت **من نگفتم، تمامش کن!** **تثریب** نکن! **ماجرا** را هم **نزن!** نه این که **بگویی**: **هالو گیر آوردی؟** **من** باید **ته** **قضیه** را **بفهمم** که **تو** **گفتی** یا **نگفتی!**

در بحث شماتت کردن و رو کردن اگر دیدی کسی کاری کرده بود ولی ادب شد، دیگر تشریب نکن، حتی روایاتی که گفته **عَوْرَةُ الْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ حَرَامٌ**، ائمه گفته‌اند: این یعنی اگر یک زشتی در اخلاق کسی گیر آوردی، بعد بروی چیزهایی دربیآوری که در بانک‌های اطلاعاتی ذخیره کنی تا یک جا آس او را رو کنی و یک جا زهرت را بریزی، این حرام است؛ یعنی دنبال زشتی‌های مردم نباشید! که آیه داریم **إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ** (نور: ۱۹) این را در همین موارد گفته‌اند که کسی که **اشاعه فحشای مؤمن** می‌کند؛ مثلا می‌گوید: ایشان یک اخلاق فلان جورى دارد، یا کسی که عذرها را قبول نمی‌کند، توی همین دنیا و آن دنیا خدا پوستی از او خواهد کند!

لذا این لطف معنای تشریب است که شاید ملازم معنای لوم و توبیخ باشد ولی لطف معنایی خودش را دارد^{۱۲}
قَالَ لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ؛ دیگر حضرت یوسف نمی‌گذارد برادران حرف بزنند! این می‌شود **اخلاق یوسفی!** حسن یوسف در خوشگلی او نیست بلکه در این چیزهاست. حسن اهل بیت در قیافه‌هایشان نیست، در اخلاقشان است.

الیوم گاهی به معنی یک ۲۴ ساعت است مثل نمازهای یومیه و گاهی به معنی امروزه است، لذا نه این‌که امروز کاریتان ندارم ولی فردا پوستتان را می‌کنم! بلکه یعنی در این وهله و در این برهه؛ مثل **وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ** (هود: ۷) که این را زمانی نمی‌شود حساب کرد؛ چون هنوز زمان آفریده نشده و خورشید و شب و روزی نیست! این که دارد ۷ آسمان و ۷ زمین در شش روز آفریده شد، این عددها معنا دارد^{۱۳}.

همه حق الناس‌ها یک وجهه حق‌اللهی دارد

يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ؛ این حق‌الناس بود که من بخشیدم؛ یعنی حساب حق‌الناس که **لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ**.

اگر مشکل حق‌الناس هم به گردنتان باشد، شما باید توبه حق‌اللهی بکنید. ما فکر می‌کنیم اگر غیبت کسی را کردیم و رفتیم به او گفتیم گناه پاک می‌شود! بلکه باید سجده به درگاه حق بگذارید و توبه کنید! چون شما

جفا کردید به امانت الهی، امانت **وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي**. درست است که این‌ها به حقوق یوسف تجاوز کردند، ولی خودشان هم باید بروند استغفار بکنند. همه **حق الناس**ها یک **وجهه حق اللهی** دارد که آن، خیانت به دستورات الهی است و **خیانت به فطرت پاک بشری** است. این خیانت در امانت چهره حق اللهی گناه است که برای همین باید توبه کرد، لذا یوسف می‌گوید من بخشیدم و بعد نمی‌گویم هو رحیم ودوده بلکه می‌گویم: **وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ**؛ یعنی می‌خواهد شنونده را سوق بدهد به «آخر من یشفع»؛ چون می‌دانید که در بحث شفاعت؛ شفع یعنی جفت یعنی ضمیمه می‌شود صفات خدا به همدیگر و لذا گاهی خدا با صفت منتقم ظهور می‌کند و شما می‌روید امام رضا^{۱۴} و کاری که آن‌جا می‌کنید صفات خدا را جفت می‌کنید؛ یعنی کنار خدای منتقم، صفت ودود، رؤف، غافر الخطیئات و الذنب، مبدل السيئات بالحسنات را می‌گذارید. هر کدام این‌ها را که جفت می‌کنید اگر نشد، دیگر آخر من یشفع ارحم الراحمین، این را که جفت کنی دیگر تمام است! چون نسبت ارحم الراحمین با بقیه اسامی نسبت مطلق به مقید است. در حقیقت او که بیاید تمام اسماء کنار می‌رود و او ظهور می‌کند و تمام می‌شود. ارحم الراحمین هم وجود مبارک پیامبر اکرم است که با رحمانیت مطلقه خدا متحد است و در آن شأن است و در روایت داریم: فتح باب شفاعت به دست پیامبر اکرم است. و روایات ما دال بر این است که همه قوم‌ها خدمت انبیائشان می‌رسند و در آخر خود انبیاء می‌گویند: کار از پیغمبر برمی‌آید و او باید این باب را فتح کند. پشت همه این‌ها هم برهان عقلی خوابیده است. وقتی همه پیش پیغمبر می‌روند، پیغمبر سجده می‌کنند و خداوند می‌فرماید: **إِرفِعْ رَأْسَكَ! وَاشْفَعْ تُشَفِّعُ؛** شفاعت کن تا بقیه انبیا بتوانند شفاعت کنند. او که باب شفاعت را فتح کند، بقیه می‌توانند شفاعت کنند؛ چون جایگاه پیامبر خاص الخاص است و شفاعت پیغمبر یک چیز دیگر است. **لَوْجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا** (نساء: ۶۴) است.

لذا یوسف می‌گوید: وقتی شما یک خدای ارحم الراحمین دارید، توبه جا دارد و کسی نمی‌تواند بگوید من توبه نمی‌کنم؛ چون اوضاعم خراب است! کسی کنار ارحم الراحمین اوضاعش خراب نیست و همه می‌توانند درست بشوند.^{۱۵}

(۹۳): اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَالْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ؛ این پیراهن مرا ببرید. این

را به وجه پدرم بیندازید که او بینا می‌شود. البته این کرامت یوسف است، که در پیراهن ظاهر شده، ولی خیلی وقت‌ها اولیای خدا رد گم می‌کنند.^{۱۶}

روایاتی که با روح قرآن سازگار نیست!

وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ؛ همه (پدر و مادر) را بردارید و بیاورید!

بعضی این عبارت را از سوی یوسف بی‌ادبی تلقی کرده‌اند که خب خودت برو! برای چه می‌گویند بردارید پدر و مادر را بیاورید؟! در حالی که آیات بعدی و روایاتی اتفاقاً **ادب یوسف** را نشان می‌دهد. البته روایاتی حتی در منابع شیعی آمده که به روح قرآن نمی‌خورد! باید با روح قرآن تماس حاصل بشود؛ یعنی یوسف با این عظمتی که در آیات دیدید چنین حرفی زده باشد! چنین برخوردی کرده باشد! و آن قدر همه روی این روایت مانور می‌دهند و نکات از این روایت استخراج می‌کنند و درس ادب به مؤمنین و مؤمنات یاد می‌دهند که... در حالی که این روایت به کلی غلط است! در ادبیات هم داریم:

الا ای یوسف مصری مشو از سلطنت مغرور پدر را باز پرس آیا کجا شد مهر فرزندی

یوسف و این حرف‌ها؟! اما این که یوسف نمی‌رود اتفاقاً دلیل دارد. به دلیل این که یک مملکت بحران زده است و خودش مسئول تقسیم ارزاق است و خودش بالای سر کار است. مرکزیت کنعان و فلسطین، مصر بزرگ است، لذا یوسف این مملکت را با این وضعیت بحران زده رها نمی‌کند که برود دو سه ماه تفریحات خانوادگی! چون از مصر باید به فلسطین می‌رفت با وسائل حمل و نقل آن روز و لابد می‌خواست مدتی پیش خانواده بماند، لذا می‌گوید: وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ؛ آن‌ها را بردارید و بیاورید! و دلیل مفصل دیگری که خواهم گفت.

این روایت در *بحار الانوار*، جلد ۱۲ است: فَرَوِي فِي خَبَرٍ عَنِ الصَّادِقِ (ع): فَأَقْبَلَ يَعْقُوبُ إِلَى مِصْرَ؛ يَعْقُوبُ بِهِ مِصْرَ آمَدَ. وَخَرَجَ يَوْسُفَ لِيَسْتَقْبَلَهُ؛ آیه هم همین را دارد که یوسف از شهر خارج می‌شود برای استقبال و هَمَّ أَنْ يَتَرَجَّلَ لِيَعْقُوبَ؛ قصد می‌کند که از اسب پیاده شود ثُمَّ ذَكَرَ مَا فِيهِ مِنَ الْمَلِكِ؛ من عزیز مصر پیاده شوم برای یک

عرب بادیه نشین؟! فَلَمْ يَفْعَلْ؛ پیاده نمی‌شود فَانزَلَ عَلَيْهِ جِبْرَائِيلُ؛ جبرئیل نازل می‌شود فقال له: يَا يُوسُفُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ لَكَ: مَا مَنَعَكَ أَنْ تَنْزِلَ إِلَى عَبْدِي الصَّالِحِ؟ مَا أَنْتَ فِيهِ؟ أَسْطَى يَدَكَ؛ چه چیز مانع تو شد دستت را باز کن ببینم! فَبَسَطَهَا فَخَرَجَ مِنْ بَيْنِ أَصَابِعِهِ نُورٌ؛ دستش را باز می‌کند و نوری از لابلائی انگشتانش خارج می‌شود فَقَالَ: مَا هَذَا يَا جَبْرَائِيلُ؟؛ می‌پرسد ای جبرئیل این چه بود؟ فقال: هَذَا أَنَّهُ لَا يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِكَ نَبِيٌّ أَبَدًا؛ از نسل تو دیگر هیچ نبی‌ای نمی‌شود. این نور نبوت بود که رفت! عَقُوبَةُ لَكَ بِمَا صَنَعْتَ بِيَعْقُوبَ إِذْ لَمْ تَنْزِلْ إِلَيْهِ؛ این عقوبت این کاری بود که با یعقوب کردی!

این روایت اشتباه است! می‌خواهم عرضه روایت به قرآن را یاد بگیرید! آیا اصلاً به یوسف می‌خورد؟ به یک آدم معمولی می‌خورد که نسبت به ملک و جلال و جبروتش چنین بگوید. تازه ما هم چنین کاری نمی‌کنیم! اگر استادمان را می‌بینیم از ماشین پیاده می‌شویم و تواضع می‌کنیم، حالا راجع به نبی خدا که پدرش نبی خداست، چنین بگوییم؟! پس اولاً این روایت به فضا و روح کلی قرآن درباره یوسف نمی‌خورد. ثانیاً یک اشکالی دارد و اشکالش هم در این است که می‌گوید: **فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَبْوِيهِ**

ببینید اگر یوسف روی اسب باشد یک مقدار صحنه کارتونی می‌شود در این صحنه که همین که به هم می‌رسند والدینش را به آغوش می‌کشد، پس این صحنه به آیه و روح کلی قرآن نمی‌خورد، پس در ذهن جاعل حدیث زده که چون ما از نسل یوسف دیگر نبی نداریم و این هم درست است، ولی ربطی به داستان ندارد کما این که از نسل امام حسن امام نداریم، ولی این موجب نقصی برای امام حسن نمی‌شود که! آیا چون از نسل امام حسن امام نداریم، ما باید بگردیم دنبال نقص امام حسن؟

(سؤال) ممکن است یک فضیلت خاصی برای شأن امام حسین آمده باشد، کما این که یک فضیلت خاصی را برای پیغمبر نسبت به دیگر اهل بیت ثابت می‌شود، ولی نه در این حد. درست است که *إن الحسن و الحسن* امامان قاما أو قعدا، ولی یک فضیلت خاصی برای زراری (فرزندان) امام حسین وجود دارد.

(۹۴): وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ

در این آیه چند تأکید است (إِنِّي + لَ)؛ یعنی قطعاً من دارم بوی یوسف را می‌شنوم، اگر نسبت فَنَد (خرافه) به من ندهید. بوی یوسف هم بویی نیست که کسی بشنود. این بویی ملکوتی است که شنیده می‌شود و این لزوماً از طریق بینی شنیده نمی‌شود.

صدق کشف معصوم دلیل نمی‌خواهد

بوی ملکوتی و صدای ملکوتی و چهره ملکوتی و کلا حواس ملکوتی، این‌که چیزهایی ببیند و بشنود، از آن نرخ‌های شاه عباسی در قرآن و روایات است. به هر حال چیزهایی که متعلق به عالم ملک نیست^{۱۷} یعقوب می‌گوید من بوی یوسف را می‌شنوم و در این تردیدی هم ندارد و در این چیزها اگر نبی گزارش بدهد، «کشف اتم معصوم» می‌شود و مثل امر بدیهی می‌شود در مقابل امور نظری؛ یعنی اگر معصوم چیزی را کشف کند، دیگر راجع به این بحث نمی‌شود که کشف او درست است یا غلط؟! یا این که به چه ملاکی باید صدق کشف او سنجیده بشود، ولی غیر معصوم ممکن است کشف بکند و کشف او اشتباه باشد.

(۹۵): **قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ**؛ (این‌ها هم که نمی‌شنوند) می‌گویند:

از آیات مشخص می‌شود که چند تا از برادران یوسف رفته‌اند آن‌جا مانده‌اند و می‌گویند: این بعد ۲۵ سال باز هم می‌گوید: بروید دنبال یوسف! تو هنوز در همان مشکل قدیمی‌ات هستی! همان طور که قبلاً گفتند: **إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۸)**، این‌جا هم می‌گویند **إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ ***

صلوات!

۱. در این‌جا یکسری روایت شیک است که اگر دست فیلمسازها بیفتد چه می‌کنند!

۲. بادی از بدا بیدو می‌آید؛ به معنی روشن و صاف.

۳. یک بار در یکی از جلسات گفتم: اگر شما در بازی شطرنج شرکت بکنید بالاخره فیل یک حرکتی دارد. سرباز یک حرکت‌هایی دارد. اگر کسی با قواعد شطرنج عمل کند و بعد ببیند فیل شما دارد کار رخ را می‌کند، نمی‌تواند با شما بازی کند؛ چون شما تابع قواعدی هستی که او تابع آن‌ها نیست. و این جوری هم نیست که قاعده واقعا همان قاعده او باشد! بلکه این بازی قواعد دیگری داشته که او از آن‌ها بی‌خبر است؛ مثلاً می‌بینید امام یک‌هوی می‌گوید: سلمان رشدی باید کشته شود. یا وقتی با رزمنده‌ها صحبت می‌کند، با این‌که این‌ها خرمشهر را آزاد کردند ولی می‌گوید: خرمشهر را خدا آزاد کرد.

نمی‌دانم آن فیلم از امام را دیدید که دقیقاً مشخص است که منطق امام اوج می‌گیرد و با همان لحن ساده دهاتی می‌گویند: «به ما گفتند شما بروید فرانسه! اولاً کسی به ما نگفت و ما هم خودمان هیچ اراده‌ای نداشتیم، شما هم اراده ندارید، اصلاً کسی اراده ندارد. از قبل هم شما اراده نداشتید». پوز همه را از دم

صاف می‌کند! و همه را با خاک یکسان می‌کند! حالا مثلاً با مسئولین دارد صحبت می‌کند! **امام روی آن منطق توحیدی چنین حرفی می‌زند و کسی نمی‌تواند چیزی بگوید!** می‌بینید امام کیس هست؛ مثلاً سر جریان اول ماه می که روز کارگر است، همه مانده بودند که چه می‌شود؟! امام گفتند: خدا هم کارگر است. این حرف درست هم هست چون همه کارها افعال الهی است. اما با این حرف امام کل غائله اول می‌جمع شد! که می‌خواستند به حساب روز کارگر و آن بحث سوسیالیستی اول انقلاب غائله به راه بیندازند. با یک جمله توحیدی درست و مطابق با واقع کل غائله جمع شد. این است که از این صفت مؤمن، شخصیتی مثل امام درست می‌کند.

۴. علامه کسی است که در میان انسان‌های غیر معصوم می‌شود در حقش گفت: و لم یکن له کفو احد؛ این کتاب رساله الولایه را ۱۳ سال پیش می‌خواندیم و خیلی هم نمی‌فهمیدیم. آن موقع دانشجوی مهندسی بودیم.

۵. از این‌جا مشخص می‌شود که اگر در خانه اهل بیت بسته نشده بود و می‌رفتند تک تک این آیات را بررسی می‌کردند، چه می‌شد!

۶. به قول دهاتی‌ها بحث اپیستمولوژیک!

۷. کافی، ج ۱، ص ۴۰۱.

۸. این ماه‌ها هم ماه‌های نورانی شدن است. اگر ابتدای سال سلوکی را رجب گفته‌اند؛ چون زمان با زمان فرق دارد! مکان با مکان فرق دارد! رجب با ماه‌های دیگر فرق دارد. اقتضائات این ماه‌ها با دیگر ماه‌ها فرق دارد. به قول حافظ «نگویمت که همه‌ساله می‌پرستی کن/ سه ماه می‌خور و نه ماه پارسا می‌باش» این سه ماه رجب و شعبان و رمضان است که وقت بدمستی و عرق خوری و شب و سحر است، لذا مراقبه این ماه فرق دارد و در نتیجه باید بشود آنی که اهل بیت گفته اند بشود.

۹. آقای امجد(حفظه الله و ابقاه) این شعر را می‌خوانند که چون از او گشتی همه چیز از تو گشت/ چون از او گشتی همه چیز از تو گشت. این است که عالم می‌شود ملک طلق او و خدا با او این‌گونه برخورد می‌کند

۱۰. **با لغات قرآن برخورد روزنامه‌ای نکنید!** در هر لغت قرآن محاسن و لطفی هست که همان به کار رفته و لغت دیگری به کار نرفته! به این لغات دقت کنید و به خیلی از این‌ها در روایات هم برخورد می‌کنید؛ مثلاً لغت عنفوان جوانی، عنفوان لغتی است که مال روایت است که آمده عنفوان شبابه که خیلی فکر می‌کنند که یعنی اول جوانی! درست است که ممکن است عنفوان ملازم اول جوانی باشد، ولی عنفوان از عنف می‌آید که ضد رفیق است و رفیق یعنی مدارا، و عنف؛ یعنی شلنگ‌تخته انداختن و ناسازگاری و عنفوان؛ یعنی آن زمانی که جوان به ناسازگاری‌ها و تحت قاعده نرفتن‌ها می‌افتد و جوش غرور می‌زند و یک کمی که انسان از این مرحله رد می‌شود، عاقل می‌شود و این لطف لغت است و از این وجوه معنایی در عربی بی‌شمار است و معنای خاص فراوانی اشراب می‌شود.

۱۱. امام موسی بن جعفر(ع): **كَذَّبَ سَمْعَكَ وَ بَصَرَكَ عَنْ أَحْيِكَ، فَإِنَّ شَهْدَ عِنْدَكَ خَمْسُونَ قَسَامَةً وَ قَالَ لَكَ قَوْلًا فَصَدَّقَهُ وَ كَذَّبَهُمْ! چشم و گوش خود را نسبت به برادر دینی‌ات تکذیب کن آنچنان که اگر پنجاه نفر درباره او حرفی زدند و او خلاف آنها را گفت تو حرف او را قبول کن و دیگران را تکذیب نما!** (به او کمال خوش‌بینی داشته باش) (سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۱۱)

۱۲. بعضی می‌پرسند معانی لغت را از کجا در می‌آوری؟ ما که مجتهد در لغت نیستیم. در سی دی علامه مصطفوی به نام التحقیق فی کلمات القرآن الکریم نظرات را از صحاح و مفردات می‌آورد و یک نظر هم خودش می‌دهد. آن‌جا وقتی این‌ها را کنار هم لیست می‌کند، که با توجه به آن‌ها خیلی زیبا می‌شود این معانی را استخراج کرد. خود لغویون به این معانی اشاره کرده‌اند.

۱۳. در بحث انسان کامل اشاراتی به این بحث خواهیم داشت. عجلالتا این و من الارض مثلین یتنزل الامر بینهن؛ یعنی معادل آسمان هرچقدر بود زمین، امر بین آسمان و زمین فرود می‌آید و در ۶ روز و این‌ها معنی دارد. کسی هم این را تطبیق ندهد به کره مشتری و این که فیزیکدان‌ها گفته‌اند هفت لایه دارد و بعد ما ذوق می‌کنیم که فیزیکدان‌ها ۷ لایه تشخیص داده‌اند! بعد جار بزنید که بیایید همه مسلمان شوید! بیایید ببینید قرآن چه گفته! در حالی که ربطی ندارد! چون باید فرهنگ گفتمانی قرآن را ببینید که قرآن فرهنگ خاص خودش را دارد.

۱۴. (با این مراجعه ظرفیت قابل زیاد می‌شود، ولی بعضی فکر می‌کنند این یک پارتی بازی اسلامی است! و اگر معنی شفاعت را بدانید دقیق‌تر به مشهد می‌روید؛ این که بدانید در روضه منوره رضوی چکار دارید می‌کنید مهم است. مهم‌تر از همه چیز آن‌جا توبه است که لا شفیع انجح من التوبه؛ شفיעی پیروزمندانه تر از توبه نداریم! مهم‌ترین کار در روضه رضوی توبه است، نه تکان دادن ضریح! طرف می‌گوید: ما زیارت نکردیم! که منظورش این است درست به ضریح حمله نکردیم یا می‌گوید: الحمدلله مشهد خلوت بود و توانستیم یک زیارت درست و حسابی بکنیم و خیال می‌کند توجه امام رضا در شلوغی نصف می‌شود، انگار بقیه مزاحم زیارت من هستند و حواس امام رضا پرت می‌شود، در حالی که ائمه خورشیدند حالا چه یک نفر چه همه بایستند زیر نور خورشید و به هر کس هر چقدر که باید بتابد، می‌تابد)

۱۵. اگر این بحث‌ها برای شما حل بشود، چنان این آیات بر ذائقه شما نفوذ می‌کند که ...

سؤال) ارحم الراحمین یا بداع الانشاء است که یعنی خدا شما را ببخشد، یا به این معنی است که خدا شما را می‌بخشد. اگر او را حالیه بگیریم یعنی در حالی که خدا ارحم الراحمین است، شما بخشیده شدید.

ببینید این رجب شعبان رمضان معنا دارد. ماه پیغمبر و ماه علی معنا دارد. این نیست که چون میلاد علی در رجب است... بلکه رجب ماه خاتم ولایت و این سلسله جلیله است. در ماه شعبان میلاد امام زمان است و پیامبر و امام زمان در این جا در فرهنگ روایی ما به هم گره می‌خورند و این معنا دارد. این که چه رمز و رازی در هم اسم و هم خلق بودن پیامبر و امام زمان است که امام زمان خاتم ولایت و پیامبر خاتم نبوت است. و اگر کسی رجبش رجب باشد، شعبانش هم شعبان است. توقع نداشته باشید کسی رجبش رجب نباشد و شعبانش شعبان باشد! چون رجب ابتدای ماه سلوکی است

۱۶. اگر به کسی یک قند می‌دهند، این قند خودش موضوعیت ندارد. اگر به قند بدمند قند موضوعیت دارد و اگر ندمند کمتر موضوعیت دارد و گاهی اصلا موضوعیت ندارد و فقط برای رد گم کردن است! برای این که یکهو راجع به آن شخص غلو نکنید. گاهی اهل بیت چنین می‌کردند. روایت است که امام صادق نشسته بودند که فرمودند: انی لأعلم ما فی السموات و الارض، انی لأعلم ما فی النار و الجنة، انی لأعلم ما کان و ما یکون و هو کائن، یکهو می‌بینند یک نفر این وسط کم آورد لذا دارد فمکث حُنیئة؛ یک لحظه مکث می‌کنند و می‌گویند: البته من این‌ها را از روی قرآن می‌گویم! چون قرآن تبیان کل شیء است؛ من چون قرآن بدم این‌ها را می‌گویم و این حرف هم درست است و منظور قرآنی است که فی کتاب مکنون است.

چیزهایی که با بدن و نفس تماس دارد، در خود چیزی دارد و این را به حساب جهالت آدم‌ها نگذارید! این که مؤمنی چیزی بخواند و بر آبی، شی‌ای بدمد، تأثیری که دم او می‌گذارد متفاوت است با این که ندمد و این‌ها در جای خودش قابل تثبیت است، یا مثلا سعر مؤمن داریم که پزشکی رد می‌کند. ما که قبول نداریم! ما بحثی داریم به نام اسعار؛ نیم‌خورده‌ها و گفته‌اند نیم‌خورده کراهت دارد ولی نیم‌خورده مؤمن مستحب است که سعر المؤمن شفاء و سعر در معنای دقیق کلمه‌اش هم نیم‌خورده است و هم شی‌ای که با بدن تماس حاصل کرده. مثلا در روایات داریم سعر العنکبوت اشکالی ندارد (اصلا کسی نیم‌خورده عنکبوت دیده!) پس این یعنی بدن به آن خورده باشد، مثلا ماری یا عنکبوتی داخل ظرف آبی رفته باشد و بیرون آمده باشد و این می‌شود سعر الحیة (مار) پس این که داریم سعر مؤمن مستحب است؛ یعنی چه مؤمن چیزی را خورده باشد، یا به چیزی دست زده باشد. بحث هم سفره شدن و دست بردن در یک ظرف غذاست، ولی شدنی نیست؛ نه در مهمانی‌ها می‌شود و نه خانواده قبول می‌کنند! قبلا هیئت‌ها در مجمعه غذا می‌دادند و این دستی که یک ربع و نیم‌ساعت برای ابی‌عبدالله به سینه خورده، این دست با دست معمولی فرق دارد! اگر این دست را به کسی زدید و شفا پیدا کرد هیچ تعجب نکنید! این دست مال شخص هم نیست، این دستی است که به برکت ابی‌عبدالله مبارک شده. اصلا مصافحه به قدری در فرهنگ روایی توصیه شده. بسم الله بگوئید و نیم‌خورده مؤمن را بخورید! مطمئن باشید هیچ اتفاقی نمی‌افتد! یک پیرزنی در مسافرت جهادی با عشق دوغ درست کرده و آورده، بعد همه ایستادند که نکند ماست این فلان باشد؟! آیا از خدا حیا نمی‌کنید که دست این پیرزن را رد می‌کنید؟! هر کثافتی هم در آن افتاده، بسم الله بگو و سر بکش! هیچ اتفاقی نمی‌افتد. من تجربه کرده‌ام! این مسخره‌بازی‌هایی که جدیداً می‌گویند کنار بگذارید!

۱۷. یک بنده خدایی که در صداقتش شک ندارم درباره مرده‌ای می‌گفت: سگی بالای جنازه او بود و داشت او را گاز می‌زد که احتمالا آدمی بوده که با اهل و خانواده‌اش بدی می‌کرده و بد مزاج بوده و این شخص صورت برزخی و ملکوتی او را دیده. در کلیت این بحث شکی نیست که شما همین الان چهره‌های مختلف دارید، نه یک چهره! که آن چهره‌های مختلف برای ارباب بصیرت قابل دید است. این چهره‌ها در ملکوت با هم قابل جمع است؛ مثلا اهل بصیرتی کسی را هم مورچه و هم خوک و هم سگ و هم گرگ می‌بیند و همه این‌ها در یک چهره هست. این را با چهره‌های مُلکی یکی نکنید!